

مزاخ اونشويد، من ناسزای بدی به برادرزاده اش گفته ام. (۱)

جریان اسلام حمزه و ضربتی که بر دا بوجهل وارد ساخت، در مکه پیچیده و مهم ترین حادثه روز شد، مسلمانان را خورسند نمود و شکستی برای قریش بحساب آمد، زیرا او یک فرد معمولی نبود، موقعیت خانوادگی و صفات برجسته اخلاقی، شخصیت ممتاز و چشمگیری باو داده بود، بزرگواری، اعتماد بنفس، مهربانی، ضعیف نوازی و شجاعت و پردلی او زبانزد مردم مکه بود.

از این رو، این حادثه در تاریخ اسلام، مبدأ تحولی شگرف گردید و دشمنان اسلام از آن پس نتوانستند آنچنان گستاخانه مزاحم پیغمبر اسلام (ص) گردند (۲) زیرا دیگر حمزه نیازی به محافظه کاری نداشت و بی پروا در انجمن مسلمانان شرکت می جست و اوقات فراغت را بجای اینکه بشکار برود، در خدمت پیغمبر اکرم (ص) می گذراند و چون سد استواری در مقابل دشمن می ایستاد و مایه دلگرمی همکیشان خویش می گشت.

* * *

بر فراز کوه سفاخانه و سیمی خود نمائی می کرد. صاحب آن بنام «ارقم بن ابراهیم» که یکی از بزرگان قبیله و بنی مخزوم، و از خویشان ابو جهل بود، پس از شرف باسلام آن را در اختیار پیغمبر اسلام (ص) قرارداد، و آن خانه نخستین مرکز تبلیغات اسلامی گردید. این خانه شاهد اسلام آوردن گروه زیادی از مسلمانان صدر اسلام بود، از جمله، در یک روز فراموش نشدنی که چند نفر از مسلمانان در آن خانه پیرامون پیغمبر (ص) نشسته بودند ناگهان صدای کوبیدن در بلند شد یکی از مسلمانان که روحیه ای ناتوان داشت، برخاست و آهسته آهسته پشت در رفت و از درز آن نگاه کرد و با رنگ پریده برگشت و وحشت زده گفت:

— عمر است و شمشیر نیز بر کمر دارد!

در این موقع صدای حمزه سکوت را شکست و فضای خانه را پر کرد:

— **دروا باز کنید، باو اجازه می دهیم وارد شود، اگر بانیت پاکی به**

(۱) مورخان غیر شیعه این حادثه را مبدأ اسلام حمزه دانسته اند و حتی برخی از آنان گام را فراتر نهاده و جریان را بگونه ای نگاشته اند که با شخصیت حمزه سازگار نیست، شخصیتی که خودشان برای او ترسیم نموده و بان اعتراف کرده اند.

ولی از جمله «من به آئین او گرویده ام» برمی آید که حمزه پیش از این جریان اسلام آورده بوده است و هیچ استبدادی ندارد که حمزه پیش از آن ایمان آورده باشد ولی مانند برادرش «ابوطالب» ایمان خود را کتمان کند تا بهتر بتواند در محافل قریش از پیغمبر (ص) و مسلمانان دفاع نماید.

(۲) سیر اعلام النبلاء ج ۱ ص ۱۲۷

بقیه در صفحه ۷۱

اهل بیت و خلافت

(۵)

سکوتی شکوهمند!

وقیامی باشکوه تر!

سکوت تلخ

سومین بخش از مسائل مربوط به خلافت که در نهج البلاغه انعکاس یافته است مسئله سکوت و مدارای آنحضرت و فلسفه آن است.

مقصود از سکوت ترک قیام و دست زدن به شمشیر است و الاچنانکه قبلاً گفته ام علی از طرح دعوی خود و مطالبه آن و انتظام در هر فرصت مناسب خودداری نکرد.

علی از این سکوت به تلخی یاد می کند و آنرا جانکاه و مراد تبار می خواند و اغضیبت علی القذی و شربت علی الشجی و صبرت علی اخذ الکظم علی امر من العلقم خاردرد چشم بود و چشمها را بر هم نهادم، استخوان در گلویم گیر کرده بود و نوشیدم گلویم گیر کرده بود و نوشیدم، گلویم فشرده می شد و تلختر از حنظل در کامم ریخته شده بود و صبر کردم.

سکوت علی سکوتی حساب شده و منطقی بود نه صرفاً ناشی از اضطراب و بیچارگی یعنی اوازمیان دو کار بنا به مصلحت یکی را انتخاب کرد که شاق تر و فرساینده تر بود برای او آسان بود که قیام کند و حداکثر آن بود که بواسطه نداشتن یارو یاور خودش و فرزندانش شهید شوند شهادت روزی علی بود و اتفاقاً در همین شرایط است که جمله معروف راضی دیگر سخنان خود به ابوسفیان فرمود و الله لابن ابیطالب انس بالموت من الطفل بشدی امه بخدا سوگند که پسر ابوطالب مرا گرایش از طفل پستان مادر را دوست میدارد، علی با این بیان به ابوسفیان و دیگران فهماند که سکوت من از ترس مرگ نیست از آن است که قیام و شهادت در این شرایط بر زبان اسلام است نه بر نفع آن.

علی خود تصریح می کند که سکوت من حساب شده بود، من از دروازه آنرا

که بمصلحت نزدیکتر بود انتخاب کردم : **وظفت ارتای بین ان اصول بیدجذاء او اصبر علی طخیه عمیاء یهرم فیها الکبیر و شیب فیها الصغیر و یکدح فیها مؤمن حتی یلقی ربه فرایت ان الصبر علی هاتی احجی فصبرت و فی العین قذی و فی الحلق شجی**

در اندیشه فرورفتیم که میان دوراه کدام را برگزینیم آیا با کوفته دستی قیام کنیم یا بر تاریکی کور سبر کنیم تاریکی که بزرگسال در آن فرتوت می شود و تازه سال پیری می گردد و مومن در تلاشی سخت تا آخرین نفس واقع می شود دیدم صبر بر همین حالت طاقت فرسا عاقلانه تر است پس سبر کردم در حالیکه خاری در چشم واستخوانی در گلویم بود .

اتفاق اسلامی

طبعاً هر کسی می خواهد داند آنچه علی درباره آن می اندیشید، آنچه علی نمی خواست آسیب ببیند، آنچه علی آن اندازه برایش اهمیت قائل بود که چنان رنج جانگاهی را تحمل کرد چه بود؟ حدساً باید گفت آنچه وحدت صفوف مسلمین و راه نیافتن تفرقه در آن است مسلمین قوت و قدرت خود را که تازه داشتند به جهانیان نشان میدادند مدیون وحدت صفوف و اتفاق کلمه خود بودند موقیبت های محیر العقول خود را در سالهای بعد نیز از برکت همین وحدت کلمه کسب کردند علی القاعده علی بخاطر همین مصلحت سکوت و مدارا کرد .

امام مگر باور کردنی است که جوانی سی و سه ساله دورنگری و اخلاص را تا آنجا رسانده باشد و تا آنجا بر نفس خویش مسلط و نسبت به اسلام وفادار و متقانی باشد که بخاطر اسلام راهی را انتخاب کند که پایانش محرومیت خود اوست ؟

بلی باور کردنی است شخصیت خارق العاده علی در چنین مواقعی روشن می گردد تنها حدس نیست علی شخصاً در این موضوع بحث کرده و با کمال سراحت علت را که جز علاقه به عدم تفرقه میان مسلمین نیست بیان کرده است مخصوصاً در دوران خلافت خودش آنگاه که طلحه و زبیر نقش بیعت کردند و فتنه داخلی ایجاد نمودند علی مکرر وضع خود را بعد از پیغمبر با اینها مقایسه می کند و می گوید من بخاطر پرهیز از تفرق کلمه مسلمین از حق مسلم خودم چشم پوشیدم و اینان با اینکه به طوع و رغبت بیعت کردند بیعت خویش را نقض و پروای ایجاد اختلاف در میان مسلمین نکردند .

این ابی الحدید در شرح خطبه ۱۱۹ از عبدالله بن جناده نقل می کند که گفت روزهای اول خلافت علی در حجاز بودم و آنهنگ عراق داشتم در مکه عمره بجا آوردم و بدینده آمدم

و داخل مسجد بیستمیستم مردم برای نماز اجتماع کردند علی در حالیکه شمشیر خویش را حمایل کرده بود بیرون آمد و خطابه ای ایراد کرد در آن خطابه پس از حمد و ثنای الهی و درود بر پیامبر خدا چنین فرمود: پس از وفات رسول خدا ما خاندان باور نمی کردیم که امت در حق ما طمع کند اما آنچه انتظار نمی رفت واقع شد حکومت ما را غصب کردند و مادر در دید توده بازاری قرار گرفتیم چشمهائی از ما گریست و ناراحتی ما بوجود آمد و ایم الله لولا مخالفة الفرقة بین المسلمین وان یعود الکفر و یبوی الدین لکننا علی غیر ما کننا لهم علیه:

بخدا سوگند اگر بیم وقوع تفرقه میان مسلمین و بازگشت کفر و تپاهی دین نبود رفتار ما با آنان طور دیگر بود .

آنگاه علی سخن را درباره طلحه و زبیر ادامه داد و فرمود این دو نفر با من بیعت کردند ولی بعد بیعت خویش را نقض کردند و عایشه را برداشته با خود به بصره بردند تا جماعت شما مسلمین را متفرق سازند .

ایضاً از کلبی نقل می کند که علی قبل از آنکه بسوی بصره برود در يك خطبه فرمود قریش پس از رسول خدا حق ما را از ما گرفت و بخود اختصاص داد .

فرایت ان الصبر علی ذلك افضل من تفریق کلمة المسلمین و سفک دماءهم و الناس حدیثوا عهد بالاسلام و الدین یمخض مخض الوطی یضسه ادنی و هن و یعکسه اقل خلق: دیدم سبب از تفریق کلمه مسلمین و ریختن خونشان بهتر است مردم تازه مسلمانند و دین مانند مشکي تکانه داده می شود کوچکترین سستی آنرا تپاه می کند و کوچکترین فردی آنرا وارونه می نماید .

آنگاه فرمود چه می شود طلحه و زبیر را خوب بود سالی و الاقل چند ماهی صبر می کردند و حکومت مرا میدیدند آنگاه تصمیم می گرفتند اما آنها طاقت نیاوردند و علیه من شوریدند و در امری که خداوند حقی برای آنها قرار نداده بامن به کشمکش پرداختند .

این ابی الحدید در شرح خطبه ششتمه نقل می کند که در داستان شورا چون عباس میدانست که نتیجه چیست از علی خواست که در جلسه شرکت نکند اما علی با اینکه نظر عباس را از لحاظ نتیجه تایید می کرد پیشنهاد را نپذیرفت او بعد از این بود که **انی اگره الخلاف من اختلاف را دوست نمی دارم عباس گفت اذا تکری ما تکره یعنی بنا بر این با آنچه دوست نداری مواجه خواهی شد در جلد دوم ذیل خطبه ۶۵ نقل می کند که یکی از فرزندان ابولهب اشعری میبیتی بر فضیلت و ذبیح بودن علی و بر ذم مخالفتش سرود علی او را از سرودن این گونه اشعار که در واقع**

نوعی تحریک و شادمانی بود نهی کرد و فرمود: **سلامة الدین احب الینا من غیره** برای مسالمت اسلام و اینکه اساس اسلام باقی بماند از هر چیز دیگر محبوبتر و با اجتر است .
از همه بالاتر و صریحتر در خود نهج البلاغه آمده است در سه مورد از نهج البلاغه این تصریح دیده می شود :

۱ - در جواب ابوسفیان آنگاه که آمد و می خواست تحت عنوان حمایت از علی (ع) فتنه به پا کند فرمود: **شقوا امواج الفتن یسفن النجاة و عرجوا عن طریق المنافرة و ضعوا عن تبجان المفاخرة (۱)**

۲ - در شورای ۶ نفری پس از تعیین و انتخاب عثمان از طرف عبدالرحمن ابن عوف فرمود: **لقد علمتم انی احق الناس بیهامن غیری و والله لاسلمن ما سلمت امور المسلمین ولم یکن فیها جور الاعلی خاصة (۲)**

شما خود میدانید من از همه برای خلافت شایسته ترم بخدا سوگند مادامیکه کار مسلمین رو برآه باشد و تنها بر من جور و جفا شده باشد مخالفتی نخواهم کرد .

۳ - آنگاه که مالک اشتر از طرف علی (ع) نامزد حکومت مصر شد آنحضرت نامهای برای مردم مصر نوشت (این نامه غیر از دستور العمل مطولی است که معروف است) در آن نامه جریان صدر اسلام را نقل می کند تا آنجا که میفرماید **فا مسکت بدی حتی رایت راجعة الناس قد رجعت عن الاسلام یدعون الی محق دین محمد (ص) فخشیت ان لم انصر الاسلام و اهله اری فیہ ثلماً او هدماً تکون المصیبة به علی اعظم من فوت ولایتکم الی انماهی متاع ایام قلائل . . . (۳)**

من اول دستم را پس کشیدم تا آنکه دیدم گروهی از مردم از اسلام برگشتند (مرتد شدند) و مردم را به محدودین محمد دعوت می کنند ترسیدم که اگر در این لحظات حساس اسلام و مسلمین را یاری نکنم شکاف یا خرابی در اساس اسلام خواهند دید که مصیبت آن بر من از مصیبت از دست رفتن چند روزه خلافت بسی بیشتر است .
علی (ع) در کلمات خود بدو موقف خطیر در ۲ مورد اشاره می کند و موقف خود را در این دو مورد ممتاز و منحصر به فرد می خواند یعنی او در هر یک از این دو مورد تصمیمی گرفته که کمتر کسی در جهان در چنان شرایطی می تواند چنان تصمیمی بگیرد . علی در یکی از این دو مورد حساس سکوت کرده است و در دیگری قیام سکوتی شکوهمند و قیامی شکوهمندتر موقف سکوت علی همین است که شرح دادیم .

سکوت و مدارا در برخی شرایط بیش از قیامهای خونین نیرو و قدرت تملک نفس

(۱) نهج البلاغه خطبه ۵ (۲) نهج البلاغه خطبه ۷۲ (۳) نامه ۶۲

می خواهد مردی را در نظر بگیرید که مجسمه شجاعت و شهامت و غیرت است هرگز بدشمن پشت نکرده اما پشت دلاوران از بیشمی می لرزد اوضاع و احوالی پیش می آید که مردمی سیاست - پیشه از موقع حساس استفاده می کنند و کار را بر او تنگ می گیرند تا آنجا که همسر بسیار عزیزش بود امانت قرار می گیرد و او خشمگین وارد خانه می شود و با جله هائی که کوه را ازجا می کند شوهر غیر خود را مورد عقاب قرار می دهد می گوید : **پسرا بوطالب چرا بگوشه خانه خزیده ای تو همانی که شجاعان از بیم تو خواب نداشتند اکنون در برابر مردمی ضعیف سستی نشان می دهی ایکاش مرده بودم و چنین روزی را نمی دیدم .**

علی خشمگین از ماجراها از طرف همسری که بی نهایت او را عزیز میدارد این چنین تهییج می شود این چه قدرتی است که علی را ازجا نمی کند پس از استماع سخنان زهرا با نرمی او را آرام می کند که نه من فرقی نکرده ام من همانم که بودم مسلحت چیز دیگری است تا آنجا که زهرا را قانع می کند و از زبان زهرا می شنود: **حسبی الله و نعم الوکیل .**

ابن ابی الحدید در ذیل خطبه ۲۱۵ این داستان معروف را نقل می کند که روزی فاطمه علیها سلام علی (ع) را دعوت به قیامی کرد در همین حال فریاد مؤذنی بلند شد که **اشهد ان محمداً رسول الله علی (ع)** بزهره فرمود آیا دوست داری این فریاد خاموش شود ؟ فرمود نه فرمود سخن من جز این نیست .

اما قیام شکوهمند و منحصر بفرد علی که بان می بالد می گوید احدی دیگر جرأت چنین کاری را نداشت قیام در برابر خوارج بود ، **فانا فقات عین الفتنه ولم یکن لیجتزأ علیها احد غیری بعد ان ماج غیبهیها و اشتد کلبها .**

تنها من بودم که چشم این فتنه را در آوردم احدی غیر از من جرأت بر چنین اقدامی نداشت هنگامی دست یچنین اقدامی زد که موج تاریکی و شبهه ناکی آن بالا گرفته و هاری آن فرونی یافته بود . تقوای ظاهری خوارج طوری بود که هر مؤمن نافذ الایمانی را بتردید و امید داشت جوی تاریک و مهیمن و فضائی پراز شک و دو دلی بوجود آمده بود آنان دوازده هزار نفر بودند که از سجده زیاد پیشانیان و سر زانوهایان پینه بسته بود زاهدانه میخوردند و زاهدانه می پوشیدند و زاهدانه زندگی می کردند زبانشان همواره به ذکر خدا جاری بود اما روح اسلام را نمی شناختند و ثقافت اسلامی نداشتند همه کسریها را با فضا بر روی رکوع و سجود می خواستند جبران کنند . تنگ نظر ، ظاهر پرست و جاهل و جامد بودند و سدی بزرگ در برابر اسلام .
علی بنووان بک افتخار بزرگ می فرماید : **این من بودم و تنها من بودم که خطر بزرگی که از ناحیه این خشک مقدمان متوجه شده بود درک کردم پیشانیهای پینه بسته اینها و جامه های زاهدانه و زبانهای دائم الذکرشان نتوانست چشم بصیرت مرا کور کند من بودم که دانستم اگر اینها پا بگیرند چنان اسلام را به جمود تشر و تحجر و ظاهر گرایی خواهند کشاند که دیگر کمر اسلام راست نشود آری این افتخار تنها نصیب پسرا بوطالب شد کدام روح نیرومند است که در مقابل قیافه های آنچنان حق بجانب تکان نخورد و کدام بازو است که برای فرود آمدن بر فرقی اینها بالا رود و نلرزد ؟**